



← رئالیسم داستانی در طول عمر خود در ادبیات ایرانی، دوره‌های پرفراز و فرودی را طی کرده است. همان‌گونه که درگیری انسان با واقعیت در مقاطع مختلف تاریخی دستخوش دگرگونی‌های بسیاری شده است. چالش مدام میان انسان به‌عنوان ذاتی که بی‌او و فاعلیت‌اش، چیزی در جهان موجودیت نمی‌یابد، رئالیسم را از عصر روشنگری تاکنون تحت تأثیر خود قرار داده و ارزش‌های متفاوتی را به آن بخشیده است؛ از بیان حقایق زندگی به شکلی ناب و بی‌کم‌وکاست گرفته تا ارائه تصویری تصفیه و تلخیص شده از واقعیات. داستان ایرانی در عرصه رئالیسم، طیف گسترده‌ای از مدل نوشتاری را تجربه کرده است؛ گاهی مانند «یکی بود، یکی نبود» جمالزاده، واقعیات اجتماعی را در آینه داستان انعکاس داده و گاهی هم دستی بر آتش روایت‌های وفادارانه به دوره تاریخی برده و جذابیت‌های قصه‌گویی را هم به آن افزوده است.

به غریب‌ترین نقاط واقعیت نقب می‌زدند، مانند آثار غلامحسین ساعدی را در برمی‌گرفت. طبعاً قدرت گرفتن دوباره تفکر چپ نیز بر آثار رئالیستی دهه پنجاه و اوایل دهه شصت اثرات انکارناپذیری گذاشت. «همسایه‌ها» ی احمد محمود در چنین دوره‌ای نوشته شد. رئالیسمی که نمایش واقعیت زیستی را تنها در بستر وقایع تاریخی عصر خود محقق می‌دید در سیر رئالیسم ایرانی، دهه شصت نقطه عطفی به‌شمار می‌آید. جایی که دغدغه نویسندگان در پرس تحولاتی همچون انقلاب و جنگ بر انعکاس واقعیت‌های زیست اجتماعی متمرکز شده است. نویسندگان که در این دوره با دنیایی از افکار گاه متناقض و در اغلب اوقات مبهم و پرسش‌هایی بی‌پاسخ مواجه‌اند، می‌کوشند رمان را به‌عنوان قالبی برای بازنمایی واقعیات پیرامون خود برگزینند و از شرح درازدامن رویدادها هم ابایی ندارند. به همین علت یکی از کلاسیک‌ترین اشکال رئالیسم در این دوره است که بر کاغذ نقش می‌بندد. کتاب‌هایی که در این دهه و اوایل دهه هفتاد منتشر شده‌اند، به رئالیسمی که چارلز دیکنز، ویلیام تاکری و ناتانیل هائورن به آن می‌پرداختند، بسیار نزدیک است؛ هرچند که از شکل

اگرچه آثار کلاسیک هنوز رونق خود را از دست نداده بودند اما در چنین شرایطی رئالیسم برای باقی ماندن در صحنه نیاز به بازسازی خود داشت. تحولات سیاسی و تغییر گفتمان‌های فرهنگی در دهه هشتاد، راهی تازه برای واقع‌نمایی در داستان گشود و این جریان‌های غالب، داستان را به سمت پرداخت تازه‌ای از واقعیت سوق دادند؛ واقعیتی با تمرکز بر طبقه و نسل جدیدی که تا پیش از این در معادلات اجتماعی و سیاسی نادیده گرفته شده بود. طبقه متوسط و نسل جوانی که جمعیت چشمگیری از جامعه را به خود اختصاص داده بود و سهم خود را از ادبیات و هنر می‌طلبید. شخصیت‌های عصیانگری که شهر و جامعه مدنی برای‌شان تعریف دیگری داشت. «نگران نباش» مهسا محب‌علی از بارزترین پرداخت‌هایی از این دست است. در این دهه، رئالیسم کاروری نیز که با زندگی طبقه متوسط روبه رشد و مسائل مبتلا به آن همخوانی‌های بسیاری داشت، در شکل‌دهی رئالیسم نوین ایرانی نقش بسزایی ایفا کرد. اما رسوخ تفکر مینی‌مالیستی را نیز نمی‌توان در تحول رئالیسم دو دهه اخیر نادیده گرفت. بخش عمده‌ای از آن به شتاب گرفتن توسعه



نقاشی اثر ادوارد هابز ■

رئالیسم در چشم‌اندازی به وسعت چهار قرن، از دانیل دفو و «رابینسون کروزوئه»، به ئی.ال.دکتروف و رمان «پیش‌روی» رسیده است. ادبیاتی که بیوگرافی خالص را با چاشنی ماجراجویی‌های دراماتیک می‌آمیخت، به شکلی از پرداخت واقعیت در داستان رسید که برشی موجزتر و فشرده‌تر از رخداد‌های واقعی را برگزیند و بسط دهد. رئالیسم طی این مسیر، خالی از تأثیر رمانتیسم و اخلاق‌گرایی نیز نماند و میان روایت انتزاعی و عینی در نوسانی دائمی پیش رفت تا به امروز برسد. گرچه نمی‌توان از این کشمکش در عرصه رمان غافل بود که همواره بخشی از آن وامدار تخیل و تصنعی است که نویسنده به فراخور موقعیت تاریخی یا ملاحظات اجتماعی و سیاسی یا الزامات جهان‌بینی خود روا داشته است.

جامعه ادبی ایران، رمان را در آغاز عمدتاً با آثار نویسندگان عصر رمانتیسم شناخته و این مسأله بر اولین رمان‌های رئالیستی نیز تأثیر گذاشته است. زاویه دید و نحوه نگارش رمان‌های رئالیستی دو دهه آغازین داستان‌نویسی در ایران، بیش از تعهد به واقعیت، در آمیزه‌ای از رمانتیسم و انتقاد اجتماعی، گونه‌ای ابتدایی از واقع‌گرایی را به نمایش می‌گذاشت که هنوز چند دهه برای رسیدن به بلوغ و پختگی زمان نیاز داشت. در سه دهه بعدی، فراز و نشیب در مسیر رئالیسم ایرانی کم نبوده است و دامنه‌ای از آثار با رگه‌های پرنرنگی از ناتورالیسم، مانند «سنگ صبور» صادق چوبک و توصیف سرراست و کوبنده واقعیات، مثل آنچه که جلال آل‌احمد می‌نوشت، تا آن‌ها که

ایده‌آلیستی آغازین خود فاصله‌ای درخور تأمل گرفته است. اما رئالیسم در این دوره از نمایش واقعیتی که سایه‌ای از ایده‌آلیسم بر خود دارد و دانشور و درویشان در آثارشان به آن پایبندند، به نگاهی دوربین‌محور، آن‌گونه که اسماعیل فصیح به تاسی از همینگوی می‌نویسد، می‌رسد. گاه مثل آثار دولت‌آبادی به ناتورالیسم پهلوی می‌زند، گاه مانند آثار احمد محمود عناصری از رئالیسم جادویی یا سوررئالیسم را با خود همراه می‌کند و گاهی نیز همانند آثار غزاله علیزاده با رمانتیسم در هم می‌آمیزد. با همه این احوالات اما همچنان رئالیسم، در کانون داستان‌نویسی ایرانی باقی می‌ماند. گسترش ترجمه در دو حوزه نقد ادبی و داستان در دهه هفتاد، چالش‌های دنیای رئالیسم را در ایران وارد مرحله تازه‌ای کرد. تحت تأثیر آرای نظریه‌پردازانی همچون باختین، این مسأله که جهان واقعی و آنچه در داستان بازنموده می‌شود، چه فاصله‌ای از هم دارند و مرز میان آنچه زیسته می‌شود و قصه‌ای که از آن ساخته می‌شود از کجا تا به کجاست، دغدغه نویسندگان شد. داستان مدرن هم در این دوره بیش از پیش منبع الهام قرار گرفت. آن‌گونه که وسوسه‌اش نویسندگان کلاسیک ایرانی را هم درگیر خود کرد و به طبع آزمایی در این عرصه واداشت و سلیقه مخاطب جدی ادبیات داستانی هم با ظهور این آثار سمت‌وسویی نو پیدا کرد. رمان مدرن راه خود را در ادبیات داستانی ایرانی باز کرده بود و ویلیام فاکنر و ویرجینیا وولف خوانندگان بسیاری پیدا کرده و هر دو قشر مؤلف و مخاطب را مقهور خود ساخته بودند.

فناوری، تغییرات بنیادین در عرصه اقتصاد و به تبع آن تغییر سبک زندگی اجتماعی مربوط است. در جایی که محتوای ارائه شده در محصولات مختلف هنری و فرهنگی شکلی مینی‌مال پیدا کرده، ادبیات چگونه می‌تواند از این تأثیرات مصون بماند؟ نویسنده و مخاطب امروزی هر دو فرصت کمتری برای درنگ بر زندگی پیدا کرده‌اند و از این‌رو هر دو به شکل فشرده‌تر و موجزتری از بازسازی واقعیات در داستان نیاز دارند. سرعت تحولات اجتماعی نیز بر شدت این نیاز می‌افزاید و از حجم یک اثر داستانی نسبت به دهه‌های گذشته می‌کاهد. در این رهگذر اما رئالیسم همچنان به راه خود ادامه می‌دهد، اگرچه که اشکال متفاوتی از بازتاب واقعیت را تجربه کرده و در سال‌های اخیر، کوتاه‌تر، چندصداتر و منکثرتر شده است. گویی چشم‌انداز خود را وسعت بخشیده و از زندگی‌های پشت خط راه‌آهن و حاشیه‌های غریب شهر تا زندگی نسلی که تحولات تاریخی چند دهه اخیر زندگی‌اش را زیورور کرده، زیر پر و بال خودش گرفته است. اما آیا در مقایسه با نوع کلاسیک‌تر رئالیسم، آن‌طور که در دهه‌های پنجاه و شصت در اوج بود، رئالیسم را باید خاتمه‌یافته و دوران‌اش را سپری شده تلقی کرد؟ به نظر می‌رسد با توجه به تجارب که در چهار دهه اخیر از سر گذرانده، بیش‌تر باید رئالیسم را تحول‌یافته دانست؛ سبکی که چنان منعطف است که با از سر گذراندن رخداد‌های سهمگین جامعه و دگرگونی‌های بسیار، خود را بازسازی کرده و به ترکیبی نو و به نوعی دگر دیسی رسیده است. ■